

سیمای امام علی (ع) در مثنوی معنوی

رقیه نیساری تبریزی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ابهر

چکیده

در عمق افکار و عقاید مولوی و گفته‌های او در مثنوی، نوعی ارادت و محبت به امیر مؤمنان علی (ع) و خاندان پیغمبر اکرم (ص) وجود دارد. آراستن سخن به گوهرهای گنجینه کلام مولا و نقل و اخذ تعداد قابل ملاحظه‌ای از اقوال آن امام، صرفاً برای استناد و استشهاد و یا به قصد نشان دادن علم و فضل نیست، بلکه این همه تعظیم و تمجید، در قالب حکایات و ذکر اقوال، بیانگر تولی و محبت بسیار این شاعر به مولا و حاکی از افق گسترده اندیشه تابناک و عمق و گستره نظر و وسعت دید و رشد و کمال روحی مولاناست.

این نوشته تبیین دیدگاه مولانا در مورد امیر مؤمنان و بازنمایی جلوه‌هایی از کلام آن امام است که آشکارا و یا به تلمیح و اشاره در مثنوی آمده و سبب جاودانگی اندیشه‌های بلند این شاعر گردیده است.

کلیدواژه‌ها: امیر مؤمنان علی (ع)، نهج البلاغه، مثنوی معنوی، تعظیم و تمجید، تولی.

مقدمه

«جلال‌الدین محمد بلخی» معروف به «مولوی»، عارف، متفکر، شاعر، نویسنده و متکلم بزرگ جهان اسلام و از شگفتی‌های عالم انسانی است. مثنوی معنوی، از بزرگ‌ترین آثار ادبی و عرفانی جهان، در میان همه مثنوی‌های پیش و پس از او خوش درخشیده است، به گونه‌ای که هر جا نام مثنوی می‌آید، این شاهکار بزرگ ادبی عالم در ذهن تداعی می‌شود. این مثنوی، قرآن فارسی است که مولانا در آن با قدرت و مهارتی شگفت‌انگیز، بیانی شیرین و دلچسب و آکنده از شور، زنگ‌های غفلت را از گوهر روح می‌زداید و آتش به جان شیفتگان می‌زند و با این نردبان کلام، مشتاقان عالم معنا را، پله‌پله تا ملاقات خدا می‌برد و هویت فراموش‌شده آدمی را به یاد او می‌آورد.

آهنگ گسستن از عالم ناسوت و پیوستن به عالم لاهوت از همان ابتدای مثنوی - که به شیوه‌ای بدیع و بی‌بدیل، یاد کردی عاشقانه، شاعرانه و لطیف از پروردگار است - به گوش جان مشتاقان می‌رسد و پس از آن، این شیفتگی با ادراک و دریافت نکات دقیقی از معارف عالی‌الهی، درج در افسانه‌ها و قصه‌ها به اوج خود می‌رسد و سالکان راه عشق را واله و شیدای آن عالم معنی می‌گرداند و در ظرف تنگ کلام، مکارم اخلاق بشری و کمال انسانی را خوش‌تر، مفیدتر و وزین‌تر از هر نویسنده و شاعر دیگر به عالم بشریت ارزانی می‌دارد. جهان‌بینی مولوی برخلاف زاهدان، عارفان، عابدان، فقیهان، متکلمان، فیلسوفان و ادیبان، محدود به حدود معین و خاص نشده، بلکه آنچه که خوبان همه داشته‌اند، یکسره در دریای موج و نامحدود وجود او تجلی کرده و بنابراین هر صاحب‌نظری را شگفت‌زده و حیران ساخته است و به این سبب، هر کس به قدر وسع و حدود معارف و شناسایی خود، بعدی از ابعاد فکری و جهان‌بینی او را بررسی می‌کند. اما آراستن سخن به گوهرهای گنجینه کلام مولا و نقل و اخذ تعداد قابل ملاحظه‌ای از اقوال امیر مؤمنان و تولی و ارادت بسیار نسبت به امام - که در جای جای مثنوی مشهود است - دلیلی دیگر بر بیکرانگی دریای وجود مولانا و آینه‌ای برای نمایاندن افکار و ایده‌ها و علاقه‌های گوینده و شخصیت اوست. البته بهره‌گیری مولانا از کلام امیرمؤمنان صرفاً برای استناد و استشهاد و یا به قصد نشان دادن علم و فضل نیست، بلکه در عمق افکار و عقاید مولوی و گفته‌های او در مثنوی، نوعی محبت و ارادت به علی(ع) و آل علی(ع) و خاندان پیغمبر اکرم(ص) وجود دارد که «حاکمی از ذوق تولایی مخلصانه اوست. در تصویری که مولانا از سیمای روحی امام علی(ع) نقش می‌زند، او را همچون پیشرو راستین راه حق و هادی و مرشدی که لطایف طریق سیر الی‌... را از رسول خدا تلقین می‌کند و به همین سبب اسوه واقعی سالکان راه هدی و سرسلسله فتیان و اولیای خدا باید تلقی شود، توصیف می‌کند». (زرین کوب 1374: 12)

نقل اقوال و احادیث امام علی(ع) و ذکر نام و ادای احترام به این امام بزرگوار را در جای جای مثنوی می‌بینیم، حتی گاه اشاره به مضمون برخی از احادیث پیغمبر در مورد امام علی(ع) «حاکمی از تعظیم قدر علی(ع) در نزد

مولانا و علاقه و اعتقاد فوق‌العاده او در حق مولای مؤمنان است» (زرین کوب 1368 : 432). آن‌گاه که مولانا سخن پیامبر را خطاب به مولا علی(ع) ذکر می‌کند که «ای علی هنگامی که مردم با اعمال خیر به خالقشان تقرب می‌جویند، تو با تکیه کردن بر عقل خود به خدا توکل کن تا در قیامت از نظر درجات بر آنها سبقت گیری». (فروزانفر 1381 : 125)، از او با عباراتی چون «شیر حق» و کسی که در میدان مجاهده با نفس هم مثل مجاهده با خصم، پهلوانی پُردل است، یاد می‌کند و نهایت اخلاص و تکریم را در حق پیشوای متقیان نشان می‌دهد:

گفت پیغمبر علی را کای علی شیر حقی پهلوانی پُردلی
 لیک بر شیری مکن هم اعتماد اندر آ در سایه نخل امید
 اندر آ در سایه آن عاقلی کش ندادند برد از ره ناقلی
 (2959/1 به بعد)

از مضامینی که درباره امام علی(ع) و خاندان او در مثنوی دیده می‌شود، می‌توان به این نکته رسید که جلال‌الدین، علی(ع) و دودمانش را بر همه مسلمین ترجیح می‌داده است. (جعفری 1352، ج 1 : 517)
 در داستان «خدو انداختن خصم بر روی امیر مؤمنان علی(ع) و انداختن شمشیر را از دست»، مولوی، امام را «شیر حق»، «فتخار هر نبی و هر ولی» و رخسار او را سجده‌گاه ماه می‌داند:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل
 در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت ...
 او خدو انداخت بر رویی که ماه سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
 (3721/1 به بعد)

به قول استاد همایی:

انصاف بدهید، یک شیعه واقعی با معرفت هم درباره علی بالاتر و بهتر از این می‌گوید؟ (همایی 1356، ج 2 : 54)

این شخصیت کم‌نظیر، در هر مورد از کتاب مثنوی که از علی(ع) سخن می‌گوید، گویی که با یک نور ملکوتی روبه‌رو شده، هیجان‌های عاشقانه از اعماق روحش سر بر می‌کشد و در بی‌نهایت فرو می‌برد. (جعفری 1379 : 9)
 علامه «محمدتقی جعفری» در مورد هیجان‌ات روحانی مولوی نسبت به امام علی(ع) می‌فرماید:
 «جلال‌الدین درباره حسام‌الدین چلبی همان هیجان روحانی را احساس می‌کند که درباره شمس تبریزی و در درجه بسیار عالی‌تر درباره امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب(ع) مشاهده می‌شود که می‌گوید:

تو ترازوی احدخو بوده‌ای بل زبانه هر ترازو بوده‌ای
 باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه مالسه کفو احد
 راز بگشا ای علی مرتضی ای پس از سوءالقضا حسن‌القضا

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای

شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای»

(همان)

و این علاقه و اشتیاق و ارادت را می‌توان با اساس و پایه اصلی تشیع به معنی عام کلمه تطبیق کرد، یعنی آنچه را که از یک شیعه ساده اصلی صدر اسلام که دچار افراط و تفریطها و اسباب دست سیاست‌ها و تعصب‌های عامیانه نشده باشد، توقع باید داشت، نه غلاة شیعه و نه شیعه‌گری به مفهوم تظاهرات و شعارهای ظاهری، بلکه مقصود همان روح پاک ساده بی‌آلایش اسلامی است که نسبت به علی و آل علی و خاندان پیغمبر محبت و گرایش داشته باشد و این خصیصه نه تنها در وجود مولوی است، بلکه همه بزرگان اهل تصوف و عرفان، خواه شیعه و خواه سنی، به اتفاق و اجماع در حق علی و آل علی و اهل بیت عصمت و طهارت، اعتقاد و توجه عارفانه داشته‌اند و معرفت آنها به احوال اهل بیت کمتر از خود شیعیان پاک نبوده است. (همایی 1356: 51-52)

«مولانا برخلاف آن گروه که به دروغ و ساختگی اظهار توکی و تبری می‌کنند، به هیچ‌وجه گرد ساختگی و ریا و نفاق نمی‌گشت، ... از باب مثال آنجا که در حق خاندان پیغامبر و علی و آل علی (ع) اظهار محبت و ولایت می‌کند و مثلاً علی (ع) را «فتخار هر نبی و هر ولی» و «ترازوی احدخو» و «مولای مؤمنان» می‌خواند، تمام وجود او سراسر محبت و ولایت است و آنجا که از شمر و یزید و امثال ایشان نام می‌برد، نفرت و انزجار از چهره کلام و قیافه سخنش کاملاً آشکار و نمودار می‌باشد». (همایی 1356، ج 2: 41)

این همه تعظیم و تمجید امیرمؤمنان در قالب حکایات و ذکر اقوال و موارد دیگر که بسیار بالاتر از اعتقاد یک متدین و معتقد معمولی به مذهب شیعه است، همه حاکی از افق گسترده اندیشه تابناک و عمق و گستره نظر و وسعت دید و رشد و کمال روحی مولاناست «و می‌توان گفت در میان نوابغ و بزرگانی که برای شناخت علی (ع) و طرح شخصیت او، در میان جوامع به فعالیت فکری پرداخته‌اند، کمتر کسی مانند مولوی دیده می‌شود که ابعاد متنوع و سطوح بسیار باعظمت امیرالمؤمنین علی (ع) را، ولو اجمالاً، ادراک و مطرح کرده باشد». (جعفری 1379: 9)

باید اذعان کرد که آنچه در این پژوهش می‌آید، تنها سایه‌ای از حقایق ارادت و عشق ژرف مولانا به امیر مؤمنان علی (ع) می‌باشد و گرنه سخن عشق هیچ‌گاه در کلام لفظی نمی‌گنجد.

خود انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی (ع)

از علی آموز اخلاص عمل	شیرِ حق را دان منزّه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری برآورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر رویی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده‌گاه

در زمان انداخت شمشیر آن علی
گشت حیران آن مبارز زین عمل
گفت بر من تیغ تیز افراستی
آن چه دیدی بهتر از پیکار من
آن چه دیدی که مرا زان عکس دید
آن چه دیدی برتر از کون و مکان
در شجاعت شیر ربانیستی
بازگو، ای باز عنقاگیر شاه
در محل قهر این رحمت چیست؟
گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم
شیر حقم، نیستم شیر هوا
باد خشم و باد شهوت، باد آز
خشم بر شاهان شه و ماه را غلام
تیغ حلیم گردن خشم زدست
غرق نورم، گرچه سقم شد خراب
چون در آمد علتی اندر غزا
تا آحبّ الله آید نام من

کرد او اندر غزایش کاهلی
وز نمودن عفو و رحمت بی‌مخل
از چه افکندی، مرا بگذاشتی
تا شدستی سست در اشکار من؟
در دل و جان شعله‌ای آمد پدید؟
که به از جان بود و بخشیدیم جان؟
در مرّوت خود که داند کیستی؟
ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه
اژدها را دست دادن راه کیست؟
بنده حقم نه مأمور تنم
فعل من بر دین من باشد گوا
برد او را که نبود اهل نماز
خشم را هم بسته‌ام زیر لگام
خشم حق بر من چو رحمت آمدست
روضه گشتم، گرچه هستم بوتراب
تیغ را دیدم نهان کردن سزا
تا که أَبْغَضَ اللهُ آید کام من
(3721/1 به بعد)

خلاصه داستان

حضرت امیرمؤمنان علی (ع) روزی با یلی از بلان پرآوازه عرب پیکار کرد. در کشاکش این نبرد، حضرت او را بر زمین افکند و تیغی رخشان از کام نیام برکشید تا کارش را تمام کند. در این هنگام، آن پهلوان شکست‌خورده از روی خشم و حقارت، آب دهانی بر رخساره تابناک آن بزرگ رادمرد افکند، زیرا مطمئن بود که دیگر کارش تمام است و امیدوی بر ادامه زندگی نیست، ولی برخلاف این انتظار دید که آن حضرت بی‌درنگ شمشیر خود را بر زمین افکند و دست از هلاکت او برداشت. دیدگان بهت‌زده آن یل، نظاره‌گر این صحنه خیال‌انگیز و افسانه‌ای بود. در کوران شگفتی حیرت بود که از او پرسید: تو که شمشیر برآ و آبدار داشتی و من نیز در چنگ‌های نیرومند تو اسیر بودم، چرا مرا نکشتی؟ امیرمؤمنان پاسخ داد: شیر خدا و جنگاور راه حق، هرگز جان کسی را برای فرونشاندن عطش خشم و کین نمی‌ستاند، بلکه او تنها بر خواست و اراده حق گردن می‌نهد و بس. (زمانی 1059/1/1379)

در کتاب کیمیای سعادت امام محمد غزالی آمده است:

... علی (رض) کافری را بپنکند تا بکشد، وی آب دهان در روی علی پاشید. وی را دست برداشت و نکشت و گفت: خشمگین شدم، ترسیدم که برای خدای - تعالی - نکشته باشم. (غزالی 1371، ج 1: 517)

مرحوم فروزانفر در مورد این داستان چنین گفته‌اند:

این روایت را به صورتی که در مثنوی نقل شده، تاکنون در هیچ مأخذ نیافته‌ام و ظاهراً حکایت مذکور با تصرفی که از خصایص مولانا است، مأخوذ است از گفته غزالی و روایتی که در *احیاءالعلوم* در مورد عمر آمده است. (1381: 143)

اما دکتر زرین کوب در مورد مأخذ این داستان نظر دیگری دارند و می‌گویند:

بدون شک قصه مبارزه علی (ع) با عمروعاص که کشف عورتش موجب رهایی او از کشته‌شدنش بر دست آن حضرت گشت، ممکن است مأخذ این روایت بوده باشد، اما در باب منشأ قصه بدین صورت که در مثنوی آمده است، تردیدهایی اظهار شده است، از جمله بعضی از محققان گفته‌اند که نظیر آن را در مأخذ قدیم نیافته‌اند و هر چند چیزی شبیه بدان را از *احیاءالعلوم‌الدین* غزالی در باب عمر نقل کرده‌اند، آن روایت نمی‌تواند مأخذ این قصه باشد چرا که در باب عمر، با مرد مستی است که خلیفه را در هنگام اجرای تعزیر دشنام می‌دهد و ربطی به پهلوانی و غزا ندارد ... و به هر حال گمان آن که قصه «علی و خدو انداختن خصم را بر روی مبارک او» را مولانا از این قصه عمر اخذ کرده باشد، پندارست که با واقعیت موافق به نظر نمی‌رسد. در واقع عین قصه به همین صورت که در مثنوی است در کیمیای سعادت غزالی هم هست و مولانا که بدون شک با این کتاب غزالی آشنایی‌ها دارد، ممکن نیست آن را در این کتاب ندیده باشد. (1382: 203)

استاد زرین کوب، همچنین فرموده‌اند:

در قصه خدو انداختن خصم که ظاهراً از روایت سید محقق ترمذی یا از کیمیای سعادت مأخوذ باشد، نشان می‌دهد که در آنچه به نام حق و برای او انجام می‌شود، دواعی نفسانی را باید از حساب کار خارج کرد و البته آن کس که مثل علی (ع) تیغ از پی حق می‌زند، نمی‌تواند اجازه دهد خشم ناشی از اهانت خصم هم در خاطر وی تأثیر بگذارد و اخلاص او را مشوب نماید و این داستان حاکی از الزام اخلاص در عمل و اجتناب از هرگونه وسواس و تردید در مقابل حکم و مشیت حق است و در واقع مولانا با نقل این‌گونه حکایات، سر معنی تسلیم و اخلاص را در نزد صوفیه و فعل و قول این سلسله اولیا را نشان می‌دهد. (1374: 125)

و در حقیقت باید گفت که مولوی در این داستان نیز، مانند موارد دیگر، تابلوی زیبایی از شخصیت امام علی (ع) ترسیم کرده است و با بیان اخلاص مولا و پرهیز او از انگیزه‌های نفسانی، با عباراتی چون «فتخار هر نبی و هر ولی»، «سجده‌گاه ماه»، «شیر ربّانی»، «باز عرش» و ... شجاعت، مروت، جوانمردی و حلم امیرمؤمنان را می‌ستاید و با اذعان به اینکه کسی را یارای معرفت و دریافت این صفات نیست، با استعانت از تمثیل و تشبیه، سعی در معرفی و بیان سجایای بی‌مانند امام می‌کند:

در شجاعت شیر ربّانیستی
در مروت، ابر موسی به تیه

در مروت خود که داند کیستی؟
کآمد از وی خوان و نان بی‌شبیه

(3733-3732/1)

تا جایی که مولانا درمی‌یابد که ماورای ادراکات منطقی، مشاهداتی وجود دارد که تنها این بزرگ‌مرد الهی قدرت نیل به آن را داشته است و بنابراین او را سراسر عقل و بینش معرفی می‌کند و عاجزانه از او جلوه‌ای از مشاهدات و مکاشفات را می‌طلبد:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
(3745/1)

و بالاخره او را باب رحمت خدا می‌داند که هیچ‌کس، همتا و نظیر او نیست:
باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کُفُواً أٰحَد
(3765/1)

و فیض و رحمت او نه تنها شامل حال وفاداران و نیکوکاران می‌شود، بلکه حتی عصیانگران هم مشمول فیض او می‌گردند:

من جفاگر را چنین‌ها می‌دهم پیش پای چپ*، چه سان سر می‌نهم
پس وفاگر را چه بخشم؟ تو بدان گنج‌ها و ملک‌های جاودان
(3483-3482/1)

شهادت علی (ع) از زبان پیامبر

من چنان مردم که بر خونی خویش	نوش لطف من نشد، در قهر نیش
گفت پیغمبر به گوش چاکرم	کو برد روزی ز گردن این سرم
کرد آگه آن رسول از وحی دوست	که هلاکم عاقبت، بر دست اوست
او همی گوید: بکش پیشین مرا	تا نیاید از من این منکر خطا
من همی گویم چو مرگ من ز توست	با قضا من چون توانم حیلہ جست
او همی افتد به پیشم کای کریم	مر مرا کن از برای حق، دونیم
تا نه آید بر من این انجام بد	تا نسوزد جان من بر جان خود
من همی گویم: برو جفالقلم	زان قلم، بس سرنگون گردد علم

* پای چپ: کنایه از کسی که با عصیان و جفا به حضورش قدم می‌نهد. (زمانی 1379 / دفتر اول: 1085)

خلاصه داستان

نقل است که حضرت رسول اکرم (ص) به ابن ملجم می‌گوید: روزی می‌آید که تو علی (ع) را به شهادت خواهی رساند. ابن ملجم نزد علی (ع) می‌رود و می‌گوید: پیش از آنکه آن حادثه ناگوار به دست من رخ دهد، مرا بکش تا من به چنین جرم و جریرتی دست نیالایم، ولی حضرت امیرالمؤمنین (ع) به او می‌فرماید که چون حکم و تقدیر چنین است، کشته شدن من به دست تو محتوم و مقدر است. اینک کشتن تو به دست من قصاص پیش از جنایت است، پس من نمی‌توانم تو را بکشم. باز او به دست و پای ایشان می‌افتد و بر خواسته خود اصرار می‌ورزد و امام به او می‌گوید: برو که قلم قضا و قدر این سرنوشت را رقم زده و چاره‌ای نیست. باید رضا به قضا داد. (فروزانفر 1381: 1087)

مولانا در این قصه، لزوم تسلیم به حکم حق را با ضرورت رعایت اخلاص در عمل تلفیق می‌کند و بدین‌گونه این سرسلسله اولیا و مولای اهل تقوا را نمونه کامل و اتم آن‌گونه اخلاص و تسلیم که کمال مطلوب اهل طریق است، نشان می‌دهد. (زرین کوب 1374: 125)

علی و مرد یهودی

مرضی را گفت روزی یک عنود	کاو ز تعظیم خدا آگه نبود
بر سر قصری و بامی بس بلند	حفظ حق را واقفی ای هوشمند
گفت آری او حفیظ است و غنی	هستی ما را ز طفلی و منی
گفت: خود را اندر افکن هین ز بام	اعتمادی کن به حفظ حق تمام
تا یقین گردد مرا ایقان تو	و اعتقاد خوب با برهان تو
پس امیرش گفت خامش کن، برو	تا نگردد جانت زین جرأت گرو
کی رسد مر بنده را که با خدا	آزمایش پیش آرد ز ابتلا
بنده را کی زهره باشد کز فضول	امتحان حق کند ای گیج گول
آن خدا را می‌رسد کو امتحان	پیش آرد هر دمی با بندگان
تا به ما، ما را نماید آشکار	که چه داریم از عقیده در سرار

(353/4 به بعد)

خلاصه داستان

روزی یکی از جهودان حق‌ستیز بر سر بامی رفیع رو به حضرت علی (ع) کرد و گفت: ای علی آیا تو به حفاظت و نگهداری خدا ایمان داری؟ امام فرمود: البته که چنین است. آن حق‌ستیز از سر عناد گفت: حال که چنین است، خود را

از روی این بام به زمین پرتاب کن تا یقین کنم که ایمانت به خدا کامل است. آن امام بزرگوار بدو گفت: خاموش باش که تو را نسزد خدا را امتحان کنی. (زمانی 119/4/123-1379)

مأخذ این داستان روایتی است که در حلیة الاولیا و تلبیس ابلیس آمده است:

ابلیس به عیسی بن مریم (ع) - در دیداری که بینشان روی داد - گفت: آیا می‌دانی جز آنچه مقدر شده به تو نخواهد رسید؟ عیسی (ع) پاسخ داد: آری. ابلیس گفت: حال که چنین است، به این کوه برو و از آنجا خودت را رها کن تا معلوم شود هنوز از عمرت باقی مانده است یا خیر؟ عیسی در پاسخ گفت: مگر نمی‌دانی که خداوند متعال فرموده است بنده من این حق را ندارد که مرا بیازماید و (باید بداند) آنچه مشیتم اقتضا کند، همان خواهد شد. (فروزانفر 1381: 345)

دکتر زرین کوب در مورد این داستان می‌گوید:

در سؤال عنودانه که آن جهود منکر با آن حضرت مطرح می‌کند، چون از وی می‌پرسید که اگر بر حافظی حق اعتماد داری، باری از باب امتحان خود را از فراز این کوشک به پایین بینداز، امیر به وی جواب می‌دهد که بنده را چه زهره است که به امتحان حق پردازد، که آنجا باید سر تسلیم و تعبد پیش آورد و هرگونه رای فضولی را از سر بیرون باید کرد. (زرین کوب 1374: 125)

چاره‌جویی زن از امیر مؤمنان

یک زنی آمد به پیش مرتضی	گفت شد بر ناودان طفلی مرا
گرش می‌خوانم، نمی‌آید به دست	ورہلم، ترسم که افتد او به پست
نیست عاقل تا که دریابد چو ما	گر بگویم کز خطر سوی من آ
هم اشارت را نمی‌داند به دست	ور بدانند، نشنود، این هم بدست
بس نمودم شیر و پستان را بدو	او همی‌گرداند از من چشم و رو
از برای حق شمایید ای مهان	دستگیر این جهان و آن جهان
زود درمان کن که می‌لرزد دلم	که به درد از میوه دل بسکلم
گفت: طفلی را برآور هم به بام	تا ببیند جنس خود را آن غلام
سوی جنس آید سبک زان ناودان	جنس بر جنس است عاشق جاودان
زن چنان کرد و چو دید آن طفل او	جنس خود خوش‌خوش بدو آورد رو
سوی بام آمد ز متن ناوان	جاذب هر جنس را هم جنس دان
غزغزان آمد به سوی طفل، طفل	وارهید او از فتادن سوی سفلی

(2657/4 به بعد)

خلاصه داستان

زنی سراسیمه به حضور امیرمؤمنان علی(ع) آمد و گفت: طفل کوچکم بالای ناودان رفته است و هرچه صدایش می‌کنم، اعتنا نمی‌کند، می‌ترسم هر آن بر زمین سقوط کند و هلاک شود. چه کنم؟ چاره چیست؟ امیرمؤمنان علی(ع) فرمود: طفلی با خود به پشت‌بام ببر تا طفلت او را ببیند. در این صورت بی‌هیچ خطر و تهدیدی با میل خود به سوی همجنس و همبازی خود می‌رود و از هلاکت نجات می‌یابد. آن زن به سفارش علی(ع) عمل کرد و آن طفل همبازی و همسال خود را دید، از ناودان به روی پشت‌بام آمد و از خطر رست. (زمانی 755/4/1379)

مأخذ آن روایتی است که استاد فروزانفر آن را از اللالی المصنوعه آورده است:

از جابر چنین نقل شده است که در محضر رسول خدا(ص) بودیم که مردی از انصار وارد شد و گفت: کودکم از پشت‌بام به ناودان نزدیک شده (و در خطر افتادن است). از خداوند بخواهید (با نجات دادن وی) به پدر و مادرش رحم کند. پیامبر(ص) قصد رفتن به محل کرد. ما نیز همراه آن حضرت رفتیم. صحنه هولناکی بود. پیامبر برای برگرداندن کودک دستور داد کودک دیگری را به پشت‌بام ببرند. همین که بینشان گفت و گوی کودکانه برقرار شد، آن کودک (به راحتی) از ناودان برگشت و پدر و مادر در آغوشش گرفتند ... (فروزانفر 1381: 399)

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای

(3745/1)

جلال‌الدین رومی آرزو می‌کند که از شهودهای واقع‌بینانه امام شمه‌ای بشنود، چون امام خود فرموده است: «لو

كشفت الغطا ما از ددت یقیناً» اگر پرده برداشته شود، به یقین من نخواهد افزود. (جعفری 1352: 395-396)

«با ملاحظه روش روحانی علی(ع) در این دنیا و همچنین با ملاحظه جملات و کلماتش روشن می‌شود که آشنایی علی(ع) با حقایق عالیه و واقعیات پشت پرده مانند آشنایی معمولی که درباره موضوعات داریم نبوده است، بلکه می‌توان گفت ... در واقع نوعی دریافت نهایی درباره حقایق برای او پدید آمده بود». (جعفری 1352، ج 1، 2: 727-728) و در واقع مولانا نیز، کاملاً این نکته را دریافته است که ماورای ادراکات منطقی، مشاهداتی وجود دارد که بزرگ‌مرد الهی، امیر مؤمنان، به آنها نائل شده است «و بی‌شک اگر برای مولانا، تا حدودی این دریافت و ادراک درباره حقایق آشکار نشده بود، این همه سوز و گداز برای درک دیدنی علی بن ابی‌طالب(ع) ابراز نمی‌کرد:

راز بگشا ای علی مرتضی ای پس از سوءالقضا حسن‌القضا

(جعفری 1352، ج 10: 15-16)

علی و خیبر

یا تبر برگیر و مردانه بزن تو علی‌وار این در خیبر بکن

یا تبر به دست گیر و مردانه بر خارهای صفات ناپسند بزن و آنها را ریشه کن کن و مانند حضرت علی (ع)، این در خیبر را از بیخ و بن برکن.

خیبر، دژی واقع در نزدیکی مدینه و قرارگاه یهودیان بود و در سال هفتم هجری به دست حضرت امام علی (ع) گشوده شد. از آن رو که این قلعه تودرتو، مرکب از هفت دژ استوار بود و فتح آن به آسانی میسر نبود، لذا مولانا، صفات زشت و حیوانی را بدان تشبیه کرده است. (زمانی 322/2/1379)

بعد از آن هر صورتی را بشکنی همچو حیدر باب خیبر برکنی

(579/3)

پس از آن که صورت و بت نفس خود را شکستی، می توان همه صورت ها و بت ها را درهم شکنی و مانند حضرت علی (ع) در خیبر را از جا بکنی. (زمانی 153/3/1379)

علی در جهاد اکبر

گفتم: ای نفسک! منافق زیستی	هم منافق می مری، تو چستی؟
در دو عالم تو مُرائی بوده ای	در دو عالم تو چنین بیهوده ای
نذر کردم که ز خلوت هیچ من	سر برون نآرم، چو زنده ست این بدن
زان که در خلوت هر آنچه تن کند	نه از برای روی مرد و زن کند
جنبش و آرامش اندر خلوتش	جز برای حق نباشد نیتش
این جهاد اکبر است، آن اصغر است	هر دو کار رستم است و حیدر است
کار آن کس نیست، کورا عقل و هوش	برد از تن چون بجنبد دنب موش

(3799/5 به بعد)

عیاضی با شنیدن صدای طبل و پای اسبان مردمی که به جهاد می رفتند، از درون خود صداهایی می شنود که چه نشسته ای؟ برخیز و با مسلمانان راهی میدان جهاد شو. عیاضی لختی در اندیشه فرو می رود که بیند صاحب این صدا کیست یا چیست؟ درک می کند که این صدا از نفس است ... خطاب به نفس می گوید: ای ریاکار، ای خوار، ای حرکت و سکونت بیهوده، تو و جهاد در راه خدا؟ اگر من آگاه باشم و واقعاً دل به خویشتنم بسوزانم، نخست باید با تو به مجاهده برخیزم و تو را از پای درآورم که بزرگترین جهاد همین است. این جهاد، کار مردان وارسته از آب و گل و صاحب عقل و اهل دل است، نه تو. این جهاد کار حیدر کرار است که حتی یک لحظه در دست تو زبون نشد و در جاذبه کمال حرکت کرد و هرگز به وسوسه های تو از پای ننشست. (جعفری 1379: 85-86)

مشابه این روایت را در تذکرة الاولیا می بینیم که «شیخ احمد خضرویه» درباره خود می گوید که مدتی نفس را در فشار گذاشته بودم. یک روز که جماعتی به غزا می رفتند، نفس اصرار می کرد که من نیز با آنها بروم. می دانستم که

نفس در راه حق نیست و در این اصرار او مکرری هست. من گریبان نفس را گرفتم و سرانجام اعتراف کرد که من می‌خواستم که تو کشته شوی و به شهرت شهید شدن و محبوب خلق بودن مغرور گردی و من هم از این رنج و ریاضت رها شوم. (مولوی 389/5/1372)

علی و زمامداری

مولانا در تفسیر حاکمیت علی بن ابی‌طالب (ع) و این که اشتغال وی بدان برای نمایاندن راه ثواب و طریق حکم به دیگران و نه به سبب حب دنیا بوده، می‌گوید:

آن که او تن را بدین سان پی کند	حرص میری و خلافت کی کند
زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم	تا امیران را نماید راه حکم
تا بیاراید به هر تن جامه‌ای	تا نویسد او به هر کس نامه‌ای
تا امیری را دهد جان دگر	تا دهد نخل خلافت را ثمر

مولانا با این ابیات، اولاً یک استدلال بسیار متین برای اثبات این مدعا می‌آورد که امیرالمؤمنین هرگز و به هیچ‌وجه طمع در خلافت نداشته است. استدلال به‌طور مختصر این است که این شخصیت الهی، که هیچ‌گونه اعتنایی به امور مادی و امتیازات و لذات حیات دنیوی نداشته است، چگونه امکان دارد علاقه و اشتیاق به بعد دنیوی خلافت و زمامداری داشته باشد؟ سپس مولوی می‌گوید آن همه نارضایتی که امیرالمؤمنین (ع) از تصدی بعضی از امرا به منصب ابراز می‌کرد و آن همه تلاش که در راه اثبات حقانیت و شایستگی خود به مقام زمامداری می‌فرمود، نه برای به‌دست آوردن مقام بوده است ... بلکه ... (جعفری 1379: 63)

زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم	تا امیران را نماید راه حکم
---------------------------------	----------------------------

«یعنی امیرالمؤمنین (ع) به اضافه انجام وظیفه احقاق حق و ابطال باطل و قرار دادن مردم در مسیر حیات معقول، کار بسیار بااهمیتی که انجام داد این بود که وظایف امارت و زعامت و پیشسازی و زمامداری و خلافت و حکومت را برای کسانی که درصدد اشغال این مقام برمی‌آیند، روشن کرد.» (جعفری 1379: 64)

«همچنین مولوی در ابیات فوق بهترین نکات را در بیان علت و انگیزه تصدی آن حضرت به زمامداری متذکر شده است:

تا بیاراید به هر تن جامه‌ای	تا نویسد او به هر کس نامه‌ای
تا امیری را دهد جان دگر	تا دهد نخل خلافت را ثمر»

(همان: 63-66)

یعنی امیرالمؤمنین با زمامداری خود خواستند اثبات کنند که این جامه باعظمت را کسی باید بپوشد که شایسته آن باشد؛ کسی که بتواند حقی را احقاق و باطلی را محو و نابود کند چنان‌که ابن عباس می‌گوید: داخل شدم بر امیرالمؤمنین (ع) به ذیقار، در حالی که با دست خویش کفش کهنه خود را پینه می‌زد، سپس حضرت به من فرمود:

قیمت این کفش چقدر است؟ ابن عباس می گوید گفتم هیچ قیمت و ارزشی ندارد، امام فرمود: «سوگند به خدا، هر آینه این کفش کهنه در نظر من از حکومت و امارت بر شما محبوب تر است مگر آنکه با آن حقی را بر پای دارم، یا باطلی را دفع نمایم». (نهج البلاغه: خطبه 33) و این گونه به نخل خلافت جان تازه ای می بخشد و آن را به ثمر می نشانند، به همین علت گفته اند که «یکی از خردمندان، در آن دوران که امیرالمؤمنین (ع) خلافت را قبول فرمود، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، خلافت تو را نیاراست بلکه خلافت به وسیله تو آراسته شد». (همان: 68)

راز گفتن علی با چاه

نیست وقت مشورت هین راه کن
چون علی تو آه اندر چاه کن
(2233/4)

چون بخوهم کز سرت آهی کنم
چون علی سر را فرو چاهی کنم
(2014/6)

مشهور است که حضرت امیر مؤمنان (ع) چون از نداشتن همدمی که رازهای خود را بگوید، دل‌تنگ می شدند، سر به چاهی فرو برده، راز خود را می گفتند.

«مأخذ این حکایت، گفته «عطار» است در منطق الطیر:

مصطفی جایی فرود آمد به راه
رفت مردی زود باز آمد به تاب
گفت پنداری ز درد کار خویش
چاه چون بشنید آن تابش نماند
گفت آب آرید لشکر را ز چاه
گفت پر خون است چاه و نیست آب
مرتضی در چاه گفت اسرار خویش
لاجرم پر خون شد و آبش نماند»
(فروزانفر 1381 : 389)

مرگ از دیدگاه علی (ع)

زانکه مرگم همچون من شیرین شده است
مرگ بی مرگی بود ما را حلال
ظاهرش مرگ و به باطن زندگی
در رحم زادن جنین را رفتن است
مرگ من در بعثت چنگ اندر زده است
برگ بی برگی بود ما را نوال
ظاهرش مبتدئ، نهان پابندگی
در جهان او را ز نو بشکفتن است
(3929-3926/1)

«در دیده‌ی علی مرگ پلی است که او را از زندگانی مجازی به زندگانی حقیقی می‌رساند، عده‌ای از آن زندگی آگاهی ندارند و پایان زندگی این جهان را مرگ می‌پندارند. لیکن در نظر علی، این مرگ، مرگ جسم است و مرگ ظاهری و از پس آن جاودانگی. کودک چون از رحم مادر جدا می‌شود، پندارد که زادن او را مرگ است، اما او از جهانی درآمدی و به جهانی رسیده، جهانی که در آن بود محدود و تاریک بود و عالمی که بدان درآمده نسبت بدان پهناور است و روشن. حالت جان و جسم نیز چنین است، برون شدن جان از قالب تن و درآمدن در جهان وسیع».

(شهیدی 1373 : 277)

علامه محمدتقی جعفری می‌فرماید:

اگرچه این مضمون را مولوی به‌عنوان استنباط از وضع روحی امیرمؤمنان بیان می‌کند، ولی خود علی (ع) بارها در نهج‌البلاغه همین حقیقت را گوشزد کرده است. (808-806/1/1352)

«اگر بگویم، گویند که آزمند فرمانروایی هستم و گر لب بر بندم و خاموشی گزینم، گویند که از مرگ می‌ترسد. چه دورند از حقیقت. آیا پس از آن همه جانبازی در عرصه‌ی پیکار، از مرگ می‌ترسم؟ به خدا سوگند، دل‌بستگی پسر ابوطالب به مرگ از دل‌بستگی کودک به پستان مادر بیشتر است». (نهج‌البلاغه 1379 : خطبه 5)

«ما اینکه می‌گویید که این درنگ به این سبب است که مرگ را ناخوش می‌دارم، به خدا سوگند، باکی ندارم که من به سراغ مرگ روم، یا مرگ به سراغ من آید». (نهج‌البلاغه 1379 : خطبه 54)

هنگامی که این ملجم لعنه‌ا... علیه، او را ضربت زد، کمی پیش از وفاتش این وصیت را بیان فرمود: «به خدا سوگند، چون بمیرم، چیزی که آن را ناخوش دارم، به سراغم نخواهد آمد یا کسی که دیدارش را نخواستی باشم بر من آشکار نخواهد شد. من همانند تشنه‌ای هستم که به طلب آب می‌رود و آب می‌یابد». (نهج‌البلاغه 1379 : نامه 23)

«چیزی را که بیش از هر چیز دوست دارم، مرگ است که به سراغم بیاید». (نهج‌البلاغه 1379 : خطبه 179)

غدیر خم

مولانا ولایت و خلافت را به جهت وابستگی به نبوت، یک امر انسانی، الهی می‌داند و در این مورد اگرچه مطابق اصطلاح متکلمین و سایر دانشمندان صحبت نمی‌کند، اما احتیاج انسان‌ها را به رهبر بیش از صدها بار در مثنوی گوشزد می‌کند، مخصوصاً درباره‌ی علی بن ابی‌طالب (ع) با اینکه می‌توانست به جملات معمولی کفایت کند و او را مطابق عقاید مردم مدح کند، با تمام خلوص و از اعمال دل او را می‌ستاید. (جعفری 27/2/1352)

و می‌گوید:

افخار هر نبی و هر ولی	او خدو انداخت بر روی علی
سجده آرد پیش او در سجده‌گاه	او خدو انداخت بر رویی که ماه
شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای	ای علی که جمله عقل و دیده‌ای

(3745/1)

باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کفواً احد

(3765/1)

تو ترازوی احدخو بوده‌ای بل زیانه هر ترازو بوده‌ای

(3981/1)

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کس را منم مولی و دوست ابن عم من علی مولای اوست

(4539-4538/6)

که مراد حدیث معروفی است که از طرق متعدد روایت شده است:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَاَلِ مِنْ وَاَلَاهُ وِعَادَ مِنْ عَادَاهُ»

پیامبر(ص) فرمود: هر کس من مولای او باشم، علی مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد. (فروزانفر 1381: 600)

«هولوی در ذیل این حدیث گوشه‌هایی از پرده‌های ولایت را بالا می‌زند و بخشی از اسرار ولایت کلیه مطلقه و ولایات جزئی را با رموز و اشارات لطیف بیان می‌کند. نکته قابل توجه این است که اولاً کلمه «مولا» را به معنی همان ولایت تصرفی و منصب پیشوایی و هدایت و دستگیری خلق تفسیر می‌کند، نه به معنی قرب و دوستی ساده که گروهی از برادران اهل سنت گفته‌اند». (همایی 1356، ج 2: 19-20)

همچنین مولانا، در تفسیر این حدیث «خاطر نشان می‌کند که صاحب ولایت نیز مثل صاحب نبوت مؤمنان را به آزادی می‌رساند. قول وی به طور ضمنی شامل اشارت به وحدت بین نور چراغ با نور شمع است که مولانا آن را تمثیل حال صحابه می‌داند». (زرین کوب 1368: 400)

و اگرچه تفسیر این حدیث معروف از همه جهات با عقاید شیعه توافق ندارد، اما «در واقع حدیث را موافق فهم و اعتقاد خواص مسلمین بیان کرده و در مطاوی گفتارش به مقام ولایت مطلقه الهیه حضرت امیرالمؤمنین(ع) اشاره نموده است. (همایی 1356، ج 1: 41)

علی باب مدینه علم

چون تو بایی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب

(3764-3763/1)

اشاره است بدین حدیث:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُيُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ».

«پیامبر(ص) فرمود: من شهر علمم و علی در آن است. پس کسی که خواهان علم است، باید از آن وارد شود».
(فروزانفر 1381 : 145؛ شهیدی 1373، 1 : 232؛ زمانی 1379، 1 : 1069)

علی میزان اعمال

تو ترازوی احدخو بوده‌ای بل زیانه هر ترازو بوده‌ای
(3981/1)

بنا به گفته مولانا، مرتبه علی(ع) به جایگاهی رسیده که مدار صحت و بطلان امور گشته است، چنان که پیامبر نیز درباره ایشان فرموده است:

علی میزان الاعمال: علی میزان اعمال است. (جعفری 505/2/1352)

شیر خدا

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزه از دغل (3721/1)
چون ز رویش مرتضی شد ذرفشان	گشت او شیر خدا در مرج جان (925/2)
مر علی را بر مثال شیر خواند	شیر مثل او نباشد گرچه راند (1941/3)
گفت پیغمبر علی را کای علی	شیر حقی، پهلوانی، پردلی (2959/1)
وقت آن آمد که حیدروار من	ملک گیرم یا بپردازم بدن (4352/3)
بعد از آن هر صورتی را بشکنی	همچون حیدر باب خیبر برگنی (580/3)
از علی میراث داری ذوالفقار	بازوی شیر خدا هست، بیار (2502/5)
در شجاعت شیر ربانیستی	در مروّت خود که داند کیستی (3732/1)

یکی از القاب امیرالمؤمنین علی(ع)، اسدا... بود و «منظور از شیر خدا نامیده شدن امیرالمؤمنین(ع) نه برای شجاعت جسمانی آن حضرت است، بلکه مقصود عظمت و صلابت و مقاومت بسیار شدید امیرالمؤمنین(ع) در برابر عوامل انحراف از جاده حق و حقیقت است». (جعفری 1379: 96)

پیش از امام علی(ع) جناب حمزه سیدالشهدا، عم بزرگ رسول خدا، به این لقب معروف بود و سپس در جنگ احد، رسول خدا علی(ع) را بدین لقب خواند. پیش از آن نیز وقتی امیرمؤمنان علی(ع) از مادر متولد شد، ابتدا حیدر (شیر) نامیده شد، زیرا جد مادری آن حضرت اسد نام داشت و به علاوه این نوزاد اندامی درشت و شیرمانند داشت، سپس ابوطالب آن نام را به علی تغییر داد.

ذوالفقار

ذوالفقار به معنی دارنده فقره‌هاست و فقره نام هر یک از مهره‌های پشت کمر است که ستون فقرات از آنها تشکیل شده است، اما از نظر تاریخی نام شمشیر یکی از مشرکان بود که در غزوه بدر کشته شد و حضرت پیامبر آن شمشیر را برگرفت و در غزوه احد آن را به حضرت علی(ع) عطا فرمود و او دلیرانه جنگ کرد تا اینکه رسول خدا فرمودند: لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار.

اینکه برخی گمان برده‌اند که ذوالفقار دارای دو تیغه یا دو زبانه بوده اساس ندارد. (زمانی 574/2-575)

مولوی در چند جا با آوردن کلمه ذوالفقار، شجاعت و دلوری‌های امیرمؤمنان را می‌ستاید، از جمله:

از علی میراث داری ذوالفقار بازوی شیر خدا هست، بیار

(2502/5)

یعنی «فرض کنیم که ذوالفقار حضرت علی(ع) به تو ارث رسید، اگر بازوی شیر خدا داری نمایان ساز، یعنی شاید تو خیال کنی که دلوری‌ها و صفدری‌های اسدا... الغالب (مولی علی(ع)) به واسطه ذوالفقار بوده است و می‌گویی اگر آن شمشیر را به من هم بدهند من نیز صفدری‌ها می‌کنم، فرض کنیم آن شمشیر را به دست تو دادند، آیا زهره پیکار داری». (زمانی 687/5/1379)

زان نماید ذوالفقاری، حربه‌یی زان نماید شیر نر چون گربه‌یی

(2300/2)

وقتی نفس اماره بر آدمی غلبه می‌کند، بینش باطنی او را از میان می‌برد و او در شناخت پدیده‌ها اشتباه می‌کند، از این رو شمشیر ذوالفقار یک شمشیر معمولی به نظر می‌رسد و شیر نر به صورت یک گربه جلوه می‌کند. (زمانی 574/2/1379)

نمونه‌هایی از مفاهیم و محتوای کلام امام علی (ع) در مثنوی

در وجود تو شوم من منعدم چون محبم، خُبَّ یُعْمی و یُصِم

(2645/1)

اشاره است به حدیث: «حُبُّكَ الشَّيْءُ يُعْمِي وَيُصِمُّ».

(عشق تو نسبت به چیزی تو را کر و کور می‌کند). (فروزانفر 1381: 113)

همین مضمون از قول امیرمؤمنان علی (ع) در نهج‌البلاغه آمده است:

«وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْمَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعِهِ».

(هر کس به چیزی عشق بورزد، عشق دیدگانش را کور و دلش را بیمار می‌سازد، دیگر نه چشمش نیک می‌بیند و

نه گوشش نیک می‌شنود). (نهج‌البلاغه 1379 :

خطبه 108)

این زبان پرده است بر درگاه جهان

آدمی مخفی است در زیر زبان

(845/2)

مستفاد است از مضمون کلام امیر مؤمنان علی (ع):

«تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ».

(سخن بگویند تا شناخته شوید، که آدمی در زیر زبانش پنهان است). (نهج‌البلاغه 1379: حکمت 384 و 140)

موج نورش می‌زند بر آسمان

از دو پاره پیه این نور روان

(2451/2)

اشاره به فرمایش حضرت علی (ع):

«إِعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَ يَتَكَلَّمُ بِالْحَمِّ وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَ يَنْتَفِسُ مِنْ حَرَمٍ».

(از این انسان در شگفت شوید، به قطعه‌ای پیه می‌بیند و به پاره گوشتی سخن می‌گوید و به تکه استخوانی

می‌شنود و از شکافی نفس می‌کشد). (1379: حکمت 7)

بنگر اندر نزع جان، ایمانت را

هر زمان نزعی است جزو جان را

(123/3)

امام علی (ع) می‌فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ».

(نفس‌های آدمی، گام‌های اوست به سوی مرگ). (1379: حکمت 71)

چون سفالین کوزه‌ها را می‌خری
امتحانی می‌کنی ای مشتری
می‌زنی دستی بر آن کوزه چرا؟
تا شناسی از طنین اشکسته را
(793-792/3)

امام علی (ع) می‌فرماید:

«كَمَا تُعْرَفُ أَوَانِي الْفَخَّارِ بِامْتِحَانِهَا بِأَصْوَاتِهَا فَيَعْلَمُ الصَّحِيحُ مِنْهَا مِنَ الْمَكْسُورِ كَذَلِكَ يُمْتَحَنُ الْإِنْسَانُ بِمَنْطِقِهِ فَيُعْرَفُ مَا عِنْدَهُ».

(همانسان که ظرف‌های سفالی را با به‌صدا درآوردن آنها امتحان می‌کنند تا سالم از شکسته تشخیص داده شود، انسان هم به وسیله سخنانش بازشناخته می‌شود). (فروزانفر 1381: 260؛ زمانی 201/3/1379)

پس به صورت عالم اصغر تویی
پس به معنی عالم اکبر تویی
(521/4 به بعد)

بیت زیر که منسوب به امام علی (ع) است ناظر بر همین معناست:

اترَعَمُ إِنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ و فَيَكُ انطوى العالمُ الاكبرُ
(یا پنداشته‌ای که تو جرمی کوچکی، در حالی که در تو جهانی بزرگ در پیچیده است). (زمانی 171/4/1379؛
جعفری 484/9/1352)

ور نباشد اهل این ذکر و قنوت
چون جواب احمق آمد خامشی
پس جواب الاحمق ای سلطان سکوت
این درازی در سخن چون می‌کشی
(1483-1482/4)

جمله: «جوابُ الاحمقِ سُكُوتٌ» متلی است که در کلام مولای متقیان علی (ع) نیز آمده است، بدین گونه:

«مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْجِلْمِ وَلَا أَسْخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ وَلَا عَاقَبَ الْأَحْمَقَ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عِنْدَهُ».
(مؤمن با حملش رضایت خدا را جلب می‌کند. با خاموشیش شیطان را خشمگین می‌سازد و با سکوتش احمق را
تنبیه می‌کند). (فروزانفر 1381: 372)

جد را باید که جان بنده بود
زان که جد جوینده یابنده بود
(1342/5)

امام علی (ع) فرموده است: «مَنْ طَلَبَ شَيْئاً نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ»

(هر کس در طلب چیزی برخیزد، یا همه آن را به دست خواهد آورد یا بخشی از آن را). (نهج البلاغه 1379 :

حکمت 379)

چون نبیند مغز، قانع شد به پوست
بندِ عَزَّ مَنْ قَنِعَ زَنْدَانِ اوست
(1944/5)

امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید: «تَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الْعِزُّ».

(میوه قناعت، عزت است، یا نتیجه قناعت ارجمندی است). (نمیمی آمدی، بی تا، ج 1 : 361 ؛ زمانی

536/5/1379)

آن چنانکه عاشقی بر رزق، زار
هست عاشق رزق هم بر رزق خوار
(2400/5)

امام علی (ع) می فرماید: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ، رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنَّ أُنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ».

(و بدن، ای فرزند، که روزی بر دو گونه است: یکی آن که تو آن را بطلبی و یکی آن که او در طلب تو باشد و

اگر تو نزد او نروی، او نزد تو آید). (نهج البلاغه 1379 : نامه 31)

این نه مردانند، این ها صورتند
مردۀ نانانند و کشتۀ شهوتند
(2886/5)

امام علی (ع) می فرماید: «يَا أَبَا الرَّجَالِ وَالرَّجَالِ»

(ای به صورت مردان عاری از مردانگی). (نهج البلاغه 1379 : خطبه 27)

زانکه غیر حق همه گردد رفات
کُلُّ آتٍ بَعْدَ حِينٍ فَهَوَ آتٍ
(486/6)

امام علی (ع) می فرماید: «كُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ وَ كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانَ».

(هرچه انتظارش را برند، آمدنی است و هرچه آمدنی است زودا که از راه برسد). (نهج البلاغه 1379 : خطبه

102)

و هم می فرماید: «وَكُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانَ».

(هرچه چشم به راه آن هستی، فرا می رسد). (نهج البلاغه 1379 : حکمت 72)

گمرهی را منهج ایمان کند کزروی را مخصد احسان کند

(4342/6)

امام علی (ع) می فرماید: «سَيِّئَةُ تَسْوُكٍ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةِ تَعْجِيبٍ».

گناهی که اندوهگین سازد، در نزد خدا بهتر است از کار نیکی که به خودپسندیت وادارد. (نهج البلاغه 1379 :

حکمت 43)

کتابنامه

- اقبال، افضل. 1363. تأثیر مولانا بر فرهنگ اسلامی. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. ج 1. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- تمیمی آمدی، بی تا. غررالحکم و دررالکلم، ترجمه محمدعلی انصاری قمی. ج 8. تهران.
- جعفری، محمدتقی. 1376. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه. ج 6. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- _____ . 1352. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی. اسلامی.
- _____ . 1379. امام علی از نگاه مولوی. به کوشش محمدرضا جوادی. ج 3. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- راستگو، سیدمحمدحسین. 1380. تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی. ج 2. تهران: سمت.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1374. بحر در کوزه. تهران: علمی.
- _____ . 1368. سرنی (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی). ج 3. تهران: علمی.
- _____ . 1382. نردبان شکسته. تهران: سخن.
- زمانی، کریم. 1379. شرح جامع مثنوی. تهران: اطلاعات.
- سلماسی زاده، جواد. 1374. تفسیر مثنوی مولوی. تهران: اقبال.
- شهیدی، سیدجعفر. 1373. شرح مثنوی. تهران: علمی فرهنگی.
- صولتی، قدرت. 1377. معارفی از تشیع در مثنوی. ابرون.
- غزالی، امام محمد. 1371. کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع الزمان. 1381. احادیث و قصص مثنوی. ترجمه و تنظیم حسین داودی. تهران: امیرکبیر.
- _____ . 1376. شرح مثنوی شریف. ج 4. تهران: برهمند.
- مولوی. 1362. مثنوی معنوی. ج 9. تهران: امیرکبیر.
- مولوی. 1372. مثنوی معنوی. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی. ج 4. تهران: زوار.
- نهج البلاغه. 1379. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- همایی، جلال الدین. 1356. مولوی چه می گوید. تهران: آگاه.